

## بسم الله الرحمن الرحيم

این چراغ سعی دارد بر تاریکی حاصل از یکی از رایج‌ترین مغالطه‌ها، پرتوی بیفشانند. جمله‌ای وجود دارد که من نام آنرا «جمله مقدس لیبرالیسم» می‌گذارم؛ این که «حد آزادی هرکس تا آنجایی است که مانع آزادی دیگران نباشد.» اگر از انقلاب ما ۴۰ سال گذشته باشد - آمار که ندارم - ولی شاید هرکدام از ما در این ۴۰ سال، این جمله را سالی ۴۰۰ بار شنیده باشیم؛ نه فقط از رسانه‌های خارجی یا از ضدانقلاب، بلکه حتی از زبان افراد متدین و متشرع، و شاید حتی از زبان افراد مشهور به انقلابی. در ذهن اکثریت قریب به اتفاق اصلاح‌طلبان که این جمله اگر یک جمله طلایی نباشد، دست کم یک جمله سبز و دوست‌داشتنی است!

تردید نکنید که این جمله یا دست کم ژنریک آن، به راحتی ممکن است حتی در کتاب‌های درسی ما هم پیدا شود. اما من به جرأت می‌توانم بگویم که این جمله منشاء حجم وسیعی از مغالطات در میان ماست؛ مغالطه‌هایی که وقتی دقیق نگاه کنی، می‌بینی که نه تنها از نظر منطقی غلط هستند بلکه باورهای دینی ما را هم، اگر نگویم به چالش، لاقلاً به بازی می‌گیرند.

من در این مقاله می‌کوشم نشان دهم که این جمله، صرف نظر از آن که آنرا درست بدانیم یا غلط، عمیقاً مبتنی است بر یک ایدئولوژی. دقیق‌تر بگویم، این جمله یا به کلی بی‌خاصیت است<sup>۱</sup>، و یا آن که عمیقاً بر پایه یک جهان‌بینی و ایدئولوژی خاص به آن نگریسته می‌شود. خوب؛ چند نفر را می‌شناسید که این جمله را بی‌خاصیت و مبتذل بدانند؟ من که خیلی کم می‌شناسم. پس باید بگوییم بقیه افراد که خیلی هم زیادند، به جهان‌بینی و ایدئولوژی خاصی آلوده شده‌اند که در ضمن این جمله ترویج می‌شود؛ و اگر از من بپرسید، عرض می‌کنم که این حقیقتاً خطرناک است. در واقع، تهاجم فرهنگی یعنی همین؛ این تهاجمی است که اگر دفعش نکنیم، تمام دیانت ما را به تباهی می‌کشد.

---

<sup>۱</sup> حتی بی‌خاصیت‌تر از سیب‌زمینی که نمی‌دانم امروز کیلویی چند شده است!!

یک پیشنهاد دارم. بیایید برویم از جوانان اطرافمان<sup>۲</sup> بپرسیم که آیا قبول دارند حد آزادی هرکس باید تا جایی باشد که مانع آزادی دیگران نشود؟ اگر گفتند بله، آنگاه من شک ندارم که باید خودمان را سرزنش کنیم، که چرا به تعقل و اندیشه کم بها می‌دهیم؟ و چرا کم کتاب می‌خوانیم؟ و چرا کم قرآن می‌خوانیم؟ و چرا کم حدیث می‌خوانیم؟ و چرا کم تاریخ می‌خوانیم؟ و چرا کم پیش عالمان می‌رویم؟ و چرا؟ و چرا؟

بگذریم ...

من آنچه شرط بلاغت با تو می‌گویم  
تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال  
محل قابل و آنگه نصیحت قائل  
چو گوش هوش نباشد، چه سود حسن مقال؟  
نصیحت همه عالم چو باد در قفس است  
به گوش مردم نادان چو آب در غربال

\*\*\*

بزرگوار خدایا! به حق مردانی  
که عارفان جمیلند و عاشقان جمال  
مبارزان طریقت که نفس بشکستند  
به زور بازوی تقوی و للحراب رجال  
قفا خورند و ملامت برند و خوش باشند  
شب فراق به امید بامداد وصال  
به سر سینه این دوستان علی‌التفصیل  
که دست گیری و رحمت کنی علی‌الاجمال

سیدمحمدروحانی

۹۷/۱۱/۷

---

<sup>۲</sup> جسارت نکردم بگویم از خودمان بپرسیم.